اسرار صلوة

"فلسفه نیایش"

*****

The Secrets of Worship

استاد علی اکبر خانجانی

بسم الله الرحمن الرحیم

عنوان کتاب : **اسرار صلوة**

مؤلف : **استاد علی اکبر خانجانی**

تاریخ تألیف :1387**ه .ش**

تعداد صفحه:19

فهرست مطالب

١ – فلسفهٔ عمومی نیایش

نیایش در لغت همان نیازش است که بمعنای ادای نیاز به نزد بی نیاز نمودن است . آداب طرح نیاز به نزد کسی است که بی نیازِ مهربان بخشاینده است .

نماز نیز در لغت همان«نم آز» است : اشک طلب ! هر آز و حرص و شهوتی چون به نماز آورده شود نیاز می شود: نه آز! یعنی نماز قلمرو تبدیل آز به نه آز است و این همان قلمرو رضاست چه آن آز ادا شود و چه نشود در هر دوحالت از عطش آز خروج میکند و آرام می گیرد . واین راز «بخواهید تا اجابت کنم» میباشد. این اجابت برای گدایان صورت مادّی دارد و برای عاشقان صورت روحانی . عاشقان باطناً بی نیاز می شوند و گدایان هم ظاهراً . آنکه اجابت باطنی را درک نکند از نماز و نیایش بیگانه و بیزار و کافر می شود و زان پس نمازش ، نفاق آور است و مصداق فویلٌ للمصلّین !

در مذاهب متفاوت نیایش آداب متفاوتی دارد و این تفاوت آداب و اطوار و کلام در تفاوت درجه نیاز است . مثلاً عمل سجده بر خاک هم در شاخه ای از مذهب هندو هست و هم در اسلام .و یا دعای دست (قنوت) نیز در اکثر نیایش مذاهب با تفاوتهائی حضور دارد .
نیایش محور آداب همه مذاهب است اعمّ از مذاهب سامی و شرقی و یونانی و مایائی و ایرانی .
نیایش به طور کلّی دارای چند موضوع اصلی است : ستایش خداوند ، دعا ، خشوع و فنا.
نیایش مخلصین در دین یک واقعه وجودی است که فرد نیایش گر را دچار تبدیل و تحوّل نفس می سازد و خود یک غایت است در حالیکه برای عامّه مردمان یک وسیله است که قرار است حاصلش بعدها و نهایتاً بعد از مرگ آشکار شود . همانطور که فی المثل ، صلوة برای مؤمنان امّت محمّد بایستی در حکم معراج باشد که مقام فنای در حق است .

نیایش اساساً به معنای حضور به هم رسانیدن است رسیدن مخلوق بر آستانهٔ خالق و یا رسیدن وجود بر آستانه فنا. و یا رسیدن فنا بر آستانهٔ وجود مطلق . بدین ترتیب نیایش ها عالی ترین حدّ از تلاش روحانی بشر است و عارفانه ترین واقعه ای که در عالم هستی رخ می دهد و تلاشی برای وحدت وجود است . همانطور که معراج محمّدی به مثابهٔ یک نماز و صلوة کامل است که متعاقب یک وضوء رخ می دهد و همچون نماز در آسمان می باشد . نماز تلاشی برای پرواز روح است به اقطار جهان هستی و بلکه فرا رفتن از آن . تلاشی برای رهائی روح از اسارت تن !

سلسله مراتب خلوص نیایش بسته به از میان رفتن ابزارهای نیایش است تا آن حد که به صفر برسد و حتّی از کلام و اوراد و هر رفتاری بی نیاز گردد . معراج محمّدی مصداق یک نیایش خالص و ناب و بی واسطه است .
بزرگترین آفت و خطر نیایش اینست که هدف و انگیزه اصلی آن از یاد برود و فقط تبدیل به یک نمایش شود و یا حداکثر وسیله ای برای اجابت خواسته ها باشد .
نمازها در مذاهب از انگیزه فنای از خود و الحاق به حق بتدریج دور شده و تبدیل به کارگاه دعا شده و نهایتاً مبدّل به ریا گردیده است که این نماز ضدّ نماز است که اشدّ کفر را پدید می آورد .

واقعه دائم الصلوة شدن در قرآن بیانگر نمازی بی واسطه و بی ابزار و بی وقت و بی مکان و در همه حال است . که نماز مخلصان است که برای آنان هر وجهی وجه خداست و هر جائی جای خداست و هر لحظه ای لحظهٔ خداست .
اینان مصداق مقیم الصلوة هستند که مقام امامت است که وجودشان محلّ حضور پروردگار است و خود قبله خلایق می باشند و این مقام فناست و استغراق در ذات .

نیایش ها تلاشی برای دعوت خدا از آسمان به زمین است و سپس به دل خویشتن . وفقط چنین نیّتی از نماز است که فی الحال اجابت می شود و مصداق «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را » می باشد یعنی : مرا دعوت کنید تا بیایم ! نماز به میهمانی خدا رفتن است و سپس او را به میهمانی خانه وجود خویش خواندن . واین دو مرحله و مرتبه از نماز است .

نماز عصاره کلّ جریان و واقعه ای است که دین یا مذهب نامیده شده است . نماز ترمینال جریان است . نماز ، غایت و مقصود حکمت و عرفان عملی نیز می باشد .

نماز همانگونه که قرآن می گوید باید از یاد خدا (ذکر) آغاز شده و به حضور خدا انجامد .
نماز از جنبهٔ دعائی اش از آسمان آغاز شده و به دل خویشتن می رسد همانطور که مظهر دعا از دستان است که از سوی آسمان بتدریج به سوی دل می گراید . دستی که روی به بالا و آسمان است تا دستی که روی به سوی دل خویش است . واین کلّ سیر تکامل نیایش است .

خطرناکترین کار در قلمرو نیایش همانا تقلید از آداب نیایش دیگران است . نماز تقلیدی بستر اشدّ کفر یعنی نفاق است و لذا قرآن فقط مؤمنان را دعوت به اقامه صلوة کرده است و نه مسلمین و دینداران موروثی و سهوی و ادّعائی را . و مؤمن طبق تعریف قرآن کسی است که دینش قلبی شده باشد یعنی خداوند را در دل خود احساس نماید و از دل خویش بخواند . پس صلوة در اسلام یک مقام عظیم است و فقط برای کسانی است که توانسته اند خداوند را از آسمان به دل خویش آورند . واین واقعه عظیم فقط در کسانی رخ می دهد که دارای امامی زنده باشند و در عشق و ارادت به او توانسته باشند در دل داده گی به او دل خود را به خداوند سپرده باشند . یعنی کسانی که دارای قبله ای زنده و انسانی باشند . وچنین مقامی فقط برای شیعیان مخلص در قلمرو امامت ممکن آمده است . آدمی یا باید خداوند را به دل خود آورده باشد که این مقام امامان و اولیاء است و یا دل خود را به امامی داده باشد . و اینست که در اسلام ، بی امام را صلوة نیست و صلوة بی امام حیّ و حاضر ، موجب اشغال و تسخیر دل به دست شیطان می شود و موجوداتی دیوانه چون ابن ملجم ها را در تاریخ می پرورد .

اقامه صلوة فقط مختص مؤمنان است . و ایمان یعنی ایمان به خدا . وایمان به خدای آسمانی هرگز ممکن نمی آید الاّ ایمان به خدائی که در وجود انسانی مخلص و عارف با تمام وجود درک و تصدیق می شود .
آدمی قادر نیست که خدای نادیده را مؤمن شود و بپرستد و اینست که امام را حجّت خدا خوانند که به واسطه او خداوند درک و تصدیق می شود . اینست که بی امام را ایمانی نیست و لذا صلاتی نیست . و حداکثر دعا و نیایش غیر صلوة است . زیرا صلوة کمال نیایش و نماز است .
و اینست که صلوة غیر مؤمن سراسر غرق در شکیّات و وسواس و پریشانی و عذاب است و فرد پس از نمازش دو صد چندان متشنّج تر و بی قرار تر است و تا جنون به پیش می رود .

انسان کامل ، انسانی مقیم در صلوة است یعنی دائم الصلوة. و نخستین انسانی که به این مقام رسید ابراهیم(ع) بعد از ذبح عظیم بود که همان مقام امامت است یعنی آن دلی که خانه خدا شده است .
صلوة ، عالی ترین حدّ از نیایش در تاریخ بشر است و بازی با آن خطرناکترین بازی ای است که مسلمانان مبتلایش شده اند و به اشدّ کفر گرائیده اند . وتوبه از این گناه عظیم می تواند سر آغاز توبهٔ مسلمین باشد .

۲ ــ اسرار اذان و اقامه

اذان همان اذن نماز است اذن ورود است چرا که اصلاً صلوة در لغت نیز به معنای نزدیک شدن و داخل شدن است . این اذن تقرّب و دخول برای مخلصین (امامان) به معنای نزدیکی و ورود به دل خویش یعنی حضور خداست و برای مؤمنان هم به معنای نزدیکی و ورود به دل امام است که خانه خداست . پس قبله حقیقی و حقیقت قبله اینست ولی بهرحال فردی که اقامه صلوة می کند بایستی به سوئی بایستد زیرا بی سوئی وجود ندارد و این سو همان قبله هائی است که در مذاهب متفاوت وجود دارد که اماکنی هستند که در آن انسان یا انسانهائی به مقام امامت رسیده اند یعنی خداوند را در خود یافته اند و موحّد شده اند . واین قبله در اسلام و مذاهب سامی ، کعبه در شهر مکّه است که به دست ابراهیم و اسماعیل ساخته شد و قبل از آن حریم خانهٔ هاجر بود که قبل از آن گوئی اوّلین خانه آدم پس از هبوط بر روی زمین بوده است . این قبله ، سمت و سوی تاریخی و سیر امامت را در تاریخ بشر نشانه می رود و یک مؤمن خود را با کلّ این جریان پیوند می زند و به آن ملحق می شود . همانطور که سیر تکامل انسان از هر حیث مادّی و معنوی از تاریخ می گذرد و انسان موجودی تاریخی است و امر تکامل هم امری ذاتاً تاریخی است که انسان را به خویشتن خویش رسانیده و آنگاه از این سکوی وجود به فراسوی تاریخ پرواز می دهد که خروج از مکان است .

*** الله اکبر :**

اذان با الله اکبر آغاز می شود یعنی با اقرار به این حقیقت که : خداوند برتر است از همه چیز و کلّ جهان و نیز برتر است از کلّ فهم و تصورّات من و برتر است از کلّ من . و در من نمی گنجد .
این معنا که تکبیر نامیده می شود در لابلای مراحل و مراتب نماز تکرار می شود و مستمراً خداوند با این اقرار از قلمرو منیّت حقیر بشر تسبیح می شود و به لحاظ دیگری این «من» است که توسعه می یابد و از مرز وجود طرد می گردد و تن نمازگزار بی من می شود و لذا آماده پذیرش و درک خدا می شود .

و امّا تعداد تکبیر (الله اکبر) حداقلّش چهار و یا دو در اقامه است ولی فرد نمازگزار باید آنقدر تکرار کند تا شاهد انهدام «من» از تن و دل و جان خود گردد . الله اکبر چون گردبادی باید وجود نمازگزار را از هر چه غیر خدا لاروبی و پاک سازد . میزان اقامه صلوة از اوّل تا به آخرش همین الله اکبر است به میزانی که وجود نمازگزار را از خود بی خود نموده باشد و این همان میزان اذن ورود است به دل خویشتن و یا دل امام خویش .

بدون چنین واقعه ای از تکبیر هیچ تقرّب یا ورود ممکن نمی شود و نماز یک نمایش بیهوده و بلکه جانکاه است مثل کسی که آب آب می گوید و هیچ آبی نمی یابد که بنوشد .

الله اکبر یک واقعه است واقعه اذن ! این اذن به میزان خود براندازی فرد نمازگزار است با شمشیر الله اکبر ! پس چه بهتر که هزار بار گفته شود و تا احساس اذن حاصل نیامده فرد ادامه ندهد . این احساس تماماً در دل فرد با صدای بلند باید شنیده شود که : بفرمائید !

و خوشا به حال کسی که تا این ندا را نشنیده نماز را اقامه نکند و بلکه بشکند و برود دنبال کارش و به خود بگوید : برو گمشو تا مقبول آئی ! تو هنوز خیلی چاق و زمختی و از این درب نمی گذری . برو و به بازیهای خودت برس !

* اشهد ان لا اله الاّ الله :

چون به ذکر الله اکبر از خود بی خود شدی و چشم به کبریائی او گشودی شهادت می دهی به اینکه جز الله قابل پرستش و دوست داشتن نیست و لعن می کنی جز او را از تن و دل و جانت .

الله در معنا همان «ال لا» است آن لای معروف و مطلق . آن نه ابدی ، آن مطلق نیستی که هستی را آفرید و هستی اش در هستی تو و جهان تو نمی آید الاّ اینکه بی خود باشی .

الله اکبر همان معنای «الا لا » است که ازهر چه هست و هستی فراتر است یعنی ازحواس و هوش و ادراک تو برتر است .

باید شهادت دهی که جز «نیستی» هیچ نیست . واین نیستی همان هستی است و آنچه را که هستی می بینی نیستی توست . واین جابجائی بود و نبود است و اذن ورود است .
باید شهادت دهی یعنی ببینی و نه اینکه فقط بگوئی و ادّعا کنی . واین بینائی از ذات «الا لا » حاصل می آید . خود ال لا ذاتاً اکبر و برتر است از تو و هر آنچه که می بینی . پس می بینی آنچه که می بینی تا ببینی آنچه را که نمی بینی .
پس اگر شهادت دهی به پرستش الله و لاغیر ولی بر این شهادت بینا نباشی دچار نفاق می شوی و بهتر است که رها کنی و بروی .
تو این پرستش را به عنوان یک مؤمن باید در وجود امامت به عینه دیده باشی و اینست که شهادت می دهی . شهادت از دیدن است و نه شنیدن . تو باید برتری محض خدا را در امامت شهادت داده باشی که فقط خدای اوست که قابل پرستش است و نه خدای تو . پس این شهادت مکمّل اقرار به الله اکبر است: نفی خدای خودی و اقرار به خدای دوست.
و این دوست است که خدای خودی تو را از تو می ستاند که همو شیطان توست که خود را خدا می نامد . این خود توئی که خود را خدا می خوانی و فقط در وجود امام است که به این راز آگاه می شوی که خدای تو ابلیس است و فقط خدای دوست توست که قابل پرستش است .
و اینست که انسان بی امام در صلوة خودش ابلیس نفس خود را می پرستد و بر دوزخ وارد می شود همانطور که درقرآن آمده است . صلوة بی امام ورود به دوزخ و سنخیّت با شیطان است .
به همین دلیل صلوة مؤمن صلوة شهودی است و او در همه لحظات جمال امامش را در مقابل روی خود دارد و شهادت می دهد به خدائیّت خدای دوست و نفی خدای خودش .
و این شهادت دوبار است لااقل : یکبار به نفی خدای خود و بار دگر به اثبات خدای دوست .

* اشهد انّ محمّداً رسول الله :

و این نیز شهادت دیگری است که حاصل مشاهدهٔ عینی دیگری دربارهٔ کسی است که خداوند را به نمازگزار شناسانیده است و رسول این شناخت است . این رسول برای کسانی همان محمّد بن عبدالله است که او را دیدار کرده اند . ولی

برای انسانهای بعد از حیات محمّد بن عبدالله چه کسی رسول الله است ؟ کسی که در هر عصری محمّد بن عبد الله را دیده باشد و با او محشور باشد و آل او باشد : محمّد و آل محمّد ! آل محمّد فقط خاندان و شجره او نیستند و چه بسا از شجره اش که آل او نیستند ولی کسی چون سلمان فارسی از آل و اهل بیت اوست . رسالت محمّدی در آل محمّد در طول تاریخ جاری و ساری است . یعنی کسی که در هر جای زمین و زمان با محمّد و آل محمّد محشور باشد صاحب رسالت محمّدی است و باید شهادت به رسالت او داد تا به رسالت محمّد بن عبد الله متّصل گردید زیرا او مظهری از رسالت محمّدی است .
آنانکه با حجّت عینی و بلاغت قلبی و با اسوهٔ اخلاق حسنه خود ، مردمان را به دین محمّد می خوانند موضوع «اشهدان محمّداً رسول الله » هستند . آنانکه مظهری از مهر محمّدی و فقر با فخر و صدق با شجاعت و معرفت با حجّت و بلاغت (رسائی) کلام در قلوب مردمان هستند و خود مظهر کلام خود می باشند وبواسطه وجود آنها حقانیّت دین محمّد اثبات می شود . آنانکه به قول خود محمّد(ص) ، بواسطه معرفت نفس به حقایق دین او رسیده اند . واینان علّیین (علی واران) زمانه هستند : محمّد – علی ها !

و اینست که به قول امام صادق(ع)، ذکر مؤمنان آخر الزّمان همانا «یا محمّد یا علی » است یعنی در آخر الزّمان رسالت و امامت در یکجا جمع است و محمّد و علی یکی هستند که کاملترین ظرفیّت ظهور این یگانگی همان ظهور جهانی امام زمان و ناجی بشریّت است . و اینان سربازان اویند . واینان هستند آن مؤمنانی که به قول محمّد(ص)، مقامشان در نزد خدا از پیامبران سلف برتر است .
بنابر این فردی که در اقامه می گوید که : اشهد انّ محمّداً رسول الله ، باید دقیقاً فرد خاصّی را مورد شهادت و تصدیق قرار دهد تا به واسطه او به شهر محمّدی وارد شود . این شهادت به مثابهٔ اذن ورود به شهر محمّد است و الحاق به آل محمّد . این فرد همان امام یا پیر معرفت و یک انسان علی وار است که زنده است و لذا شهادت عینی دارد و گرنه چه کسی محمّد بن عبدالله را دیده است که شهادت به رسالت او دهد . آنان که در عصر ایشان به عینه رسالتش را دیده بودند فقط انگشت شماری شهادت دادند تا چه رسد به نادیده ها .

و این شهادت هم دوبار است : یکی شهادت به حقّانیّت امام و پیر زنده است و دوّم شهادت به رسالت محمّد بن عبدالله که معلول شهادت اوّل است .
شهادت بر رسالت محمّد(ص) در واقع شهادت بر رسالت همه مخلصین و انبیای الهی بعد و قبل از محمّد(ص) است .
ولی آیا خود محمّد(ص) هم بر سر نمازش این شهادت را بر رسالت خودش می داد و می فرمود: شهادت میدهم که محمّد رسول خداست ؟مسلماً خیر ! ایشان احتمالاً می فرمودند که : شهادت می دهم که رسول خدا هستم ! و شاید هم اصلاً نیازی به ادای چنین شهادتی نداشتند . همین امر دربارهٔ شهادت بر ولایت علی(ع) درباره نماز خود علی(ع) مصداق دارد.
همین مسئله دربارهٔ تشهّد و سلام پایان نمازها نیز وجود دارد . از همین یکی دو نکته می توان گفت که نماز هر فردی بسته به مقام وجودی او تفاوت دارد و لذا تقلید از آداب و اطوار و اوراد نماز بسیار گمراه کننده است و هر مؤمنی بایستی آداب و کلام آن را از امام زنده اش بیاموزد تا به کژ راهه و پریشانی و جنون نرسد و بر عمل و اوراد و دعاهای خود معرفت داشته باشد و بداند که چه می کند و منظورش چیست .
حال تصوّر کنید که بسیاری از علمای دینی بر این اعتقادند که تداعی معانی آیات و الفاظ در نماز موجب ابطال نماز است . وبراستی که فقط این نمازهای کورکورانه و جاهلانه شأن نزول «فویلٌ للمصلیّن» است .

* اشهد انّ علیّاً ولیُ الله :

این شهادت نیز دقیقاً به مانند شهادت قبل است و آن علی که ولی الله است در درجه اوّل امامی زنده است و سپس علی ابن ابیطالب است که باطن آن امام زنده می باشد . ولذا این شهادت نیز دوبار است .

در آخر الزّمان شهادت بر رسالت محمّد و ولایت علی برخاسته از شهادت بر رسالت و ولایت امامی زنده است زیرا در این دوره رسالت ختم شده و در قلب امامت پنهان است . و هر عارفی به درجات شأن نزول این شهادتین می باشد که مظهر و معرّف رسالت محمّدی و ولایت علوی است .

*حَیّ علی الصلوة:

معنای لغوی این امر اینست : زنده شوید بر صلوة ! که در اصطلاح فرهنگ عرب مترادف است با : بشتابید برای نماز! ولی اصل این معنا همانا زنده شدن است چرا که انسان بی امام کافر است یعنی بی خداست و انسان بی خدا در حقیقت

مرده است وحداکثر حیات او حیوانی است یعنی به لحاظ روح مرده است و روح انسانی (الهی) هنوز در او زنده و بیدار نشده است . همانطور که در قرآن زندگانی حقیقی برای بشر فقط در دین رخ می دهد .

و زنده شدن بر صلوة کمال زندگی است زیرا اتّصال و حشر با خود خداست که حیّ است و زنده مطلق و نور زندگی است .

و این ذکر نیز دو بار است زیرا دو مرحله و موج از زنده شدن است : زنده شدن به نور علی(ع) و زنده شدن به نور محمّد(ص) : زنده شدن در وجود امام و زنده شدن در خویشتن.

معنا و راز دیگر تکرار ها در نیایش ها و نمازها و دعاها اینست که آدمی تخم نسیان و غفلت و سهویّت است و با هر تکراری تیغی بر پرده نسیان خود می کشد و خود را بیدار و هوشیار می سازد .

تکرار در امور دنیا موجب غفلت و سهویّت و نسیان و مرگ و هلاکت است ولی تکرا در امور دینی و به نور معرفت موجب بیداری و احیای تن و دل و جان و روح است . و این تکرار اذکار و اوراد فقط و فقط به نور معرفت و خود آگاهی خاصیّت احیاگری دارد و گرنه کلمات بخودی خود موجوداتی دنیوی هستند وبی نور معرفت موجب غفلت دو صد چندان می شوند و فرد را منافق و دیوانه می سازند همانطور که نماز سهوی در سورهٔ ماعون مورد سرزنش خداست و از علائم انکار دین است .

همه موجودات و مخلوقات جهان دارای خواصّ خیر و شرّند . وآنچه که شرّ امور را دفع می کند معرفت است. و شدّت و میزان خیر و شر هر چیزی یکسان است و لذا نماز و اذکار الهی دارای اشدّ خیر و شرّند و فقط به نور معرفت می توان اشدّ شرّ آن را دفع نموده و به اشدّ خیرش رسید . ولذا نماز بی معرفت اشدّ شرارتها را پدید می آورد همانطور که در تاریخ بشر اشدّ شرارتها از آدمهای نمازخوان جاهل پدید آمده است: ابن ملجم ها و شمر ها !

اقامه صلوة اگر انسان را زنده نکند می کشد .

*حیّ علی الفلاح :

یعنی زنده شوید بر رستگاری و یا بشتابید برای رستگاری :رستگاری همان رستن است و رها شدن از «من» و منیّت ها . زیرا آنچه که زندان روح است بر خلاف تصوّر عالم و عامی ، تن نیست من است . تن انسان ظرف حضور خداست پس وسیعترین ظرفها و عمیقترین مکانها و قلمرو لامتناهی است و از کلّ عالم هستی بزرگتر است . این «من» است که تن را تبدیل به گور روح نموده است و انسان را زنده بگور کرده است .
با خروج من از تن است که خدا وارد می شود و این است رستگاری .

* حیّ علی خیر العمل :

یعنی زنده شوید بر بهترین اعمال یعنی اقامه صلوة که کمالش همان اقامت خدا در بشر است و اقامت بشر در خدا : مقام خلافت انسان و خدا . واین بهترین عمل است.

* قد قامت الصلوة :

یعنی قد و قامت وجود را برپا کنید و آماده میهمانی خدا شوید. این قد و قامت جز با امحای «من» از تن بر پا نمیشود. آنچه که قامت تن انسان را شکسته همان «من» است که لانه شیطان است .
صلوة همان تن بی من است .

پیامبر اسلام در غایت معراجش بر آستان دوست که رسید دوست را نیافت و پریشان شد تا سروشی گفت : پروردگارت بر صلوة است . پیامبر پرسید او هم صلوة می کند ؟ گفته شد آری : بر علی !

یعنی خداوند بر علی وارد می شود همانطور که علی بر محمّد وارد می شود و محمّد هم بر خداوند . و خداوند بر علی و ...
پس ای مؤمنان شما هم بر امام خود وارد شوید !
صلوة همان واقعه خلافت است یعنی واقعه عشق !

*** الله اکبر . الله اکبر . لااله الاّ الله :**

یکبار دگر تکبیر می گوئیم و خود را نفی و او را اثبات می کنیم و اذن ورود می خواهیم .

*** نیّت**

تفاوت انسان زنده و آگاه از انسان جاهل و مرده در نیّت است .
انسان مؤمن و زنده به دین و دل برای هر کار هرچند کوچک نیّت می کند و بهتر است که این نیّت را با صدای بلند بر زبان آورد تا گوش خودش هم آن را بشنود .

«خداوند می داند که دلتان چه می خواهد ولی بر زبان آورید تا باشد که هدایت شوید .» قرآن -

انسان بی منظور و بی نیّت یک احمق و دیوانه و بازیچه است و بولهوس. انسان باید به دنیا بی نظر باشد ولی به خدا و امام خود نظر داشته باشد و این همان نظر خدا به مؤمنان است . مؤمن باید دقیقاً بداند که در هر عملی و در بهترین اعمال یعنی صلوة چه منظوری دارد . آن هم در هر نوبت اقامه صلوة بایستی منظور و نیّت خود را اصلاح و کامل و زلال تر نماید و نگذارد این نیّت تحت اصطلاح «تقرّب الی الله » سهو و پوچ شود .
تقرّب یک معنای عام و کلان است و اهل صلوة مثل یک مسافر است که در هر منزلگاهی در بین راه بایستی آخرین وضع خود را ارزیابی کرده و هدفش را برای خود واضح تر کند و مسائل و مشکلات راه را با امام و خدایش باز گوید و یاری جوید .

نیّت آستانه ورود است . چه بسا آدمی وارد می شود ولی چون دقیقاً نمی داند که چه می خواهد در همان بدو ورودش سرگردان و گم می گردد .

نیّت بر صلوة شاه کلید خودآگاهی و عرش معرفت نفس یک مؤمن است که در همه اعمال و لحظات زندگی روزمره اش وارد شده و چون نوری ساعات و ایّام و ماه ها و سالیان عمرش را روشن می کند و او را به پیش می برد .
کسی که بر نمازش همواره نیّتی واحد دارد بدان معناست که در راه نیست یعنی سالک سیر الی الله نیست و بلکه هالک و ساقط است و این نماز سهوی و ریائی و منافقانه است که دشمن دین و مورد خشم خداست : فویل للمصلین!

یک مؤمن حقیقی در هر نوبت و بلکه رکعت از نمازش کار و بار و حرف و دعای تازه ای دارد زیرا در راه است و هر آن دچار مسئله جدیدی است .

ولی آن نیّت کلّی تقرّب الی الله برای یک مؤمن که دارای امام است و خدا را از امامش میشناسد در واقع طلب نزدیکی بیش از پیش به دل امام است که خانه خداست. واینست که بی امام را صلوة نیست. امام درب ورود به صلوة است همانطور که علی(ع) خود را نقطه بای بسم الله خوانده است که سر آغاز گشایش و فتح و ورود به صلوة است یعنی بی امام را در صلوة راه نیست .
هر سفر و راهی دارای موانع و گرفتاریهائی است و یک مؤمن در هر نمازی باید نیّت دقیق و معیّن برای رفع این موانع داشته باشد و لذا هر رکعتی به مثابهٔ یک جهاد و گشایش است و لذا خداوند در کتابش صبر بر صلوة را بزرگترین اعمال بشر دانسته است : ای مؤمنان یاری دهید خود را بر صبر و صلوة . وبدانید که این امر کبیری است و ممکن نمی شود الاّ بر خاشعین : «و مسئله اینست که به دیدار با خدا میلي ندارند» قرآن-

خاشعین یعنی کسانی که خود را خاک می کنند در مقابل امام و خدای خود . خشوع همان سلسله مراتب امحای «خود» است و صبر و جهاد بر این خود – براندازی .

مؤمن در صلوة قدرت می یابد تا در زندگی روزمره بتواند بر خود فائق آید و خود را در هزار توی نفسانیّت خود کشف و نابود سازد .
کسی که دارای چنین جهادی در صلوة و زندگی روزمره نیست بواسطه اقامه صلوة مستمراً غولتر و خودپرست تر و متکبّرتر و آدمخوارتر می شود و نهایتاً خانه شیطان می گردد .

در یک کلام صلوة کارگاه خودکشی و خود براندازی است و لذا بی امام جز خودپرستی و خود پروری حاصل نمی آید و آدمی بر خودش سجده می کند . واینست که باید جمال امام در مقابل چشم نمازگزار باشد تا فرد بر خود سجده نکند ، خودی که البته نامش را خدا نهاده است . و این خشوع و امحاي منیت جز در عشق به لقاءالله از درب جمال امام، حاصل نمي شود.

۳ – سوره فاتحه (حمد)

طبق کلام خود قرآن و پیامبر اسلام، سورهٔ حمد یا فاتحه، عصاره قرآن و بزرگترین معجزه آن است. وعلی(ع) که به قول پیامبر ، قرآن ناطق و زنده است نیز می گوید که : عصاره قرآن در سورهٔ حمد است و عصارهٔ سوره حمد در بسم الله الرّحمن الرّحیم آن است و عصاره آن در نقطهٔ بای آن است و آن نقطه من هستم .
پس در واقع هر که دهان به این سوره می گشاید (در نماز) وارد بر علی می شود و این همان واقعه صلوة است .
علیّین و علی واران هر زمین و زمانی نیز دقیقاً به مانند علی(ع) درب ورود به سورهٔ حمد و واقعه صلوة هستند . همانطور که اصولاً فقط انسانی که دارای امامی زنده و هادی است با مطالعه قرآن هدایت و رشد می یابد و مابقی به قول قرآن یا گمراه تر می شوند و یا رسوا می گردند . یعنی برای فهم قرآن نیاز به ادبیات و علم کلام و فقه و تفسیر و حدیث و تاریخ و و ... نیست بلکه نیاز به ایمان و امام است .
چرا نام این سوره فاتحه است یعنی سورهٔ گشایش . یعنی درب ورود به قرآن و صلوة است .

* بسم الله الرّحمن الرّحیم

«بسم» در لغت عرب یعنی «بسوی». همانطورکه اسم هر چیزی سمت و سوی آن چیز را به ما نشان میدهد. «سمه» همان سمت است .
پس بسم الله یعنی سمت خدا . پس «الله» خدا نیست بلکه سمت و سوی خداوند است .
و امّا «الله» به لحاظ سمت و سوی همانا بی سمت و سوترین سمت و سوهاست یعنی یک اسم سلبی است و نه اثباتی .
در واقع بواسطه اسم الله ما به سوی بی سوئی می رویم یعنی به سوی نیستی و نفی مطلق هر چه که هست و فراسوی هر حسّ و فهم و دریافتی . و این نفی ای بی انتها و مطلق است . و لذا منطقی ترین معنای الله همان ال لا به معنای لای معروف و یگانه است : نیستی معروف. زیرا خداوند معروفترین چیزی است که وجود ندارد و عدم وجودش موجب وجود و معروفیّت اوست . و چون هستی هر چیزی در جهان معلول حواس و ادراک ماست لذا فقط در نفی کامل و مستمر حواس و هوش و علم و معلومات و فهم خویشتن است که سوی بی سوئی یافته می شود یعنی وادی فنا .
و امّا این وادی ما را به رحمن و رحیم می رساند به وادی رحمت که دو وجه دارد : رحمانیّت و رحیمیت !

فرق رحمان و رحیم چیست ؟ و اصلاً رحم چیست ؟

رحم کردن همان پروردن است در خویشتن همچون پروردن نطفه در رَحِم . پس رحم کردن پروردن به تن و دل و جان و خون خویشتن است . این اصل رحم است .

فرق رحمان و رحیم مثل فرق حاکم و حکیم است یا عالم و علیم و یا شاهد و شهید . حاکم و عالم و شاهدِ بر چیزی و حکیم و علیم و شهید در چیزی .
رحمانیّت به معنای پروردن چیزی در بیرون از خویشتن و از برون آن چیز است . و رحیمیّت به معنای پروردن چیزی در درون خویشتن و در درون آن چیز است و چیزی را باطناً پروردن : رحمت ظاهری و رحمت باطنی : مهر ظاهری و مهرِ باطنی .
و مهر اگر همان پرورش دادن و تربیت و رشد نمودن نباشد بازی کردن است .

و امّا چرا حرکت به سوی بی سوئی و وادی فنا و فرا رفتن از خود منجر به رسیدن به قلمرو رحمت و پرورش و رشد می شود : پرورش و رشد روح و انسانیّت . این کلّ معنا و ماهیّت مقوله ای به نام رشد و تربیت است : حرکت از خود به سوی بی خودی ، حرکت از دنیا به سوی فنا ، حرکت از تن به سوی روح ، حرکت از ماده به سوی معنا ، حرکت از طبیعت به سوی ماورای طبیعت . و این حرکت جز به قوّهٔ عشق ممکن نیست عشق به یک انسان دیگری که خود اسوهٔ این حرکت و جنبش و عشق و رحمت است : امام ! و این درب ورود به قرآن یعنی شهر رحمت و حکمت و اسرار محمّدی است . این همان رَحِم خلقت روحانی بشر است و قلمرو رحمت دو جانبه : رحم از برون و درون : پرورش از برون و درون . رحم و پرورش و تربیت در خویش و در برون از خویش . و این همان واقعه صلوة است که مؤمن از برون خویش ، درون خویش را مخاطب و مدّ نظر رحمت امام و خدای امامش قرار می دهد . ودر واقع این همان نظر رحمت امام است که از برون و درونش وی را فرا می خواند تا او را از برون و درونش به هم برساند و یگانه سازد و دوگانگی برون و درون را به پایان رساند .

* الحمدلله ربّ العالمین

سپاس خدای را که مربّی دو عالم است .

پس می بینیم که از رحمان و رحیم بلافاصله به حمدِ ربّ (مربّی – پرورش دهنده) می رسیم آن هم در دو عالم و از دو وجه مذکور : درون و برون : ماده و معنا ، دنیا و آخرت ، عین و غیب ، تن و روان .

همانطور که یک مؤمن و مرید از دو وجه و به دوگونه تحت تربیت و رحمت امام خویش : ظاهراً و باطناً با احکام و با محبّت !

و اقامه صلوة واقعه الحاق به باطن پیر و ربّ است : وجود امام خانه ربّ العالمین است .

* الرّحمن الرّحیم :

می بینیم که ربوبیّت خداوند از پس و پیش با رحمتش محاصره شده است .
تربیت و رشد و تعالی روح در بشر تنها راه و رسم رحمت به اوست که کارگاه اصلی این رحمت در قلمرو رحیمیّت است که تربیت باطنی می باشد . رحمت صرفاً بیرونی و از برون موجب انحطاط می شود همانطور که رحمت والدین بخودی خود موجب سقوط فرزندان است و در واقع در بلند مدّت عین ظلم است .
رحم کردن ، تربیت کردن است و بی رحمی همان به خود وانهادن و خدمات دادن از بیرون است .
و امّا اساس تعلیم و تربیت و رشد و تعالی و زندگانی روح بشر رحم به خویشتن است و این رحم چیزی جز مرید ساختن اراده خود به دست انسانی صاحب اراده و هویّت نیست که همان امام و عارف واصل به ذات خویشتن است .
غیر از این بی رحمی به خویشتن است و خود را به دست شیطان که دشمن قسم خورده بشر است وانهادن : یعنی پیروی از خود ! و این عین بیرحمی به خود است زیرا پیروی از خود پیروی از چیزی است که وجود ندارد و عین پیروی از عدم است .

* مالک یوم الدّین :

ای سلطان روز روشنائی راه : راهی که به خدا می رسد که در ذات خود مستقر است .
یوم الدّین در لغت یعنی روز دین . و دین بمعنای راه است راه بین خود و خدا .
دین بی امام همان لیل الدّین است یعنی شب دین و تاریکی راه . واین همان وادی دوزخ است . زیرا به قول علی(ع) ، دوزخ چیزی جز بی معرفتی نیست همانطور که بهشت همان نور معرفت است . دوزخ همان تاریکی و عذاب ظلمت است .
و آدمی از یکی از این دو راه به خدا می رسد یا از راه تاریک و خوفناک و دوزخی و یا از راه روشن بهشت و ایمان .

**و امام همان سلطان روشنائی راه خداست زیرا نور معرفت و عارف بر راه است هر چند که ذات این نور از ذات امام یعنی خداوند است و لذا سلطان اصلی و حقیقی یوم الدیّن همان خداست در باطن و امام است در ظاهر .
امام و خداوند به مثابهٔ ظاهر و باطن دین هستند .**

**یوم الدّین به معنای روز قیامت هم هست که روز ظهور جمال پروردگار است ولی برای مؤمن اهل امامت و هدایت این واقعه در همین دنیا رخ مینماید و او از زمان سبقت میگیرد و از مصادیق «السابقون والسابقون اولئک المقرّبون» است .
وادی معرفت نفس همان قیامت زود رس و قبل از قیامت کبری است . همانطور که امامان بر پاکنندگان قیامت هستند .و مؤمنان اهل امامت کسانی هستند که به قول قرآن ، کتاب وجود خود را خود می خوانند و به حساب خود قبل از قیامت کبری ، رسیدگی می کنند و پاک از دنیا می روند و با خدای خود بی حساب می شوند .**

همانطور که «ربّ» یک مؤمن در ظاهر امام است و در باطن خداوند است . همانطور که قرار است یک مؤمن در همین دنیا جمال خداوند را در آئینه وجود امامش دیدار کند .همانطور که امام علي ع مي فرمايد «من روي خدايم».

«و مقرّبین نهایتاً به علییّن می رسند که کتابی نوشته شده و آشکار و زنده است » قرآن –

علییّن در تاریخ قرآنهای ناطق و زنده اند که مقرّبین در غایت راه خود به آنها می رسند . وآنها کتاب وجود انسان هستند و کانون اسرار وجودند و همچون آدم ابوالبشر راز دان همه مخلوقات خدایند و خلیفه او در جهان و محلّ سجده ملائک و انکار ابلیس . وهر که آنان را سجده کند بر هدایت است و هر که انکار کند بر ضلالت و پیرو ابلیس است .

و این رازدانی امام از معرفت نفس است و معرفت نفس همان بستر امامت است .

* ایّاک نعبد و ایّاک نستعین :

فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می جوئیم . كه معناي دقيقترش اينست كه: چگونه مي توان فقط تو را پرستيد و فقط از تو ياري جست.

چگونه می توان فقط تو را پرستید و فقط از تو یاری جست . یعنی چگونه راه توحید ممکن می شود و پرستش بی واسطه مهیّا می گردد . این پرستش و یاری فردی نیست و سخن از «ما» است .

* اهدناالصراط المستقیم :

پس مارا به راه مستقیم یعنی کوتاهترین راه هدایت فرما .

**و کوتاهترین راه از خود تا خدا همانا راه از خود به خود است به یاری امام .
پس امر هدایت یک کار دو نفره است و لذا گفته می شود که : ما را به راه مستقیم هدایت فرما نه مرا .
«من» هیچ راهی جز گمراهی ندارد . راه مستقیم راه بین مؤمن و امام اوست مؤمن با الحاق به باطن امام در واقع به ذات خودش ملحق می شود .
یعنی هدایت از رابطه بین مؤمن و امامش پدید می آید . واین رابطه همان صراط المستقیم است که به قول امام صادق این صراط همان معرفت نفس است با نوری که امام بر مؤمن می تابد . و در سه آیه آخر این سوره می خوانیم که : صراط کسانی که بر نعمت هستند و نه کسانی که بر غضب و ضلالت افتادند .
بنابراین اگر مؤمن به راه نعمت برود که رحیمیّت است و رحمت باطنی است همان صراط المستقیم است و در غیر اینصورت یا دچار غضب الهی می شود و یا به تاریکی دچار می گردد .**

نعمت ، ظاهری مطلوب نفس ندارد و زندگانی به ظاهر پررونق و زرق و برق نیست ولی دارای ماهیّتی نیکو و بهشتی است و آنانکه از نعمت روی بر میگردانند از امام دور میشوند و به غضب خدا دچار میشوند و یا در تاریکی می افتند.

امام را نعمت الله نیز میگویند که مظهر آری به پروردگار است و راضی به هر امری است که بر او فرود آید. و آنکه به امر امام خود نیز آری گوید مشمول نعمت خدا میشود و در روشنائی دین طی طریق میکند ولی آنانکه فقط رحمت صوری را میخواهند از رحیمیت محروم شده و از تربیت و رشد باز می مانند و در رویکرد به دنیا به غضب یا ضلالت دچار می شوند .

راه نعمت و اطاعت از امام که همان صراط المستقیم است راه قناعت با عزّت و لذّت و رشد و شرافت است . ولی آنانکه از امر امام سرپیچی می کنند و به او آری نمی گویند (نعم بمعنای آری گفتن با شوق و رضاست) به غضب خدا دچار می شوند و به تاریکی مبتلا می گردند و از راه رشد باز می مانند .

چون دو دل یکی شود سوی خداست. این واقعه صراط المستقیم است که واقعه ارادت و عشق عرفانی میباشد.
و هر که به این ارادت و عشق تن در ندهد از مغضوبین و ضالیّن می شود .
شرط بیرونی تن در دادن به ارادت عرفانی اکتفاء به دنیا در حدّ نیاز است و نه هوس و ناز . راه نعمت راه بی نیاز شدن از دنیاست به واسطه همان رزقی که خداوند به آسانی به اهلش اعطاء می کند تا رفع نیازهای واجب کنند و نه نازهای بوالهوسانه . آنکه به راه ناز رود به غضب و ضلالت افتد یعنی راه فزونی طلبی .

و رزق حلال و طیّب که انسان را غنی و قانع و بی نیاز می کند در ارتباط با امام حاصل می آید و در واقع مرید از دست ربّش رزق می خورد . و هر که از این دست روی برگرداند از صراط المستقیم خارج شده و به بیراهه افتاده است یعنی از روشنائی راه به تاریکی بیراهه ها دچار می شود .

سورهٔ حمد، سورهٔ امامت و هدایت عرفانی و عاشقانه است و لذا غایت و عصارهٔ قرآن است چرا که غایت اسلام هم به امامت رسید که دین آخر الزّمان است .

سورهٔ حمد ، سورهٔ تعلیم و تربیت باطنی است . وهیچکس نمی تواند خود را باطناً تربیت کند و تعلیم نماید و حداکثر می تواند آداب و ظواهر کلام و رفتارش را بیاراید که در این صورت یک مشرک و منافق می شود و نهایتاً مورد غضب مالک یوم الدّین واقع شده و از دین رانده می گردد و در ظلمت دین قرار می گیرد .
و تربیت باطنی بواسطه نعمت انجام می گیرد که همان رحیمیت است که صورت دنیوی خوشایندی ندارد و مطلوب منیّت نیست . سوره حمد ستایش ربّ است و ربّ پرستی یعنی امام پرستی . و این صراط المستقیم است . زیرا امام تجلي ربوبیت خدا در عالم ارض است.

۴ – سورهٔ توحید (اخلاص)

حمد سورهٔ واجب نماز است و غیر قابل تعویض می باشد . وبعد از آن به خواندن یک سوره از قرآن می رسد که طبق سفارشات سورهٔ توحید برترین است . چرا ؟

طبق کلام پیامبر اسلام، سورهٔ توحید تعیّن و معرّفی علی(ع) است هر چند که به ظاهر ذات وحدانی خداوند را توصیف می کند . و این عجب که این دو توصیف یکی باشد : خدا و امام .
و این بزرگترین راز عرفانی و تأویل قرآنی برای تشیّع است که در قرآن «ربّ» همان امام حیّ است .

و اینک در این سوره موفّق به درک و تصدیق ربّ میشویم که احد و صمد است یعنی یگانه و تنها و متّکی به خود و هستی فی الذّاته و بی نیاز از غیر که خود، خویشتن خویش است و هست چون که هست و هستی اش از خود اوست و لاغیر. و این خدایگونگی امام است که خودش هست در حالیکه مابقی مردم بیخودند و کلّ محتوای وجودشان از غیر است و منوط به شرایط و امکانات و جبرهای تاریخی و طبیعی و اجتماعی و وراثتی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی وو ... و علمی و فنّی .
و این همان هویّت است : یعنی اوئیّت ذات ! قل هو !

امام در این سوره الله را در ذات خود می خواند و مؤمنان هم امام را .

لم یلد و لم یولد : نه زاده است ونه زائیده ! نه میراث خوار است و نه وابسته به آینده . از پس و پیش پاک و منزّه است و علّت و معلولی ندارد و خود خود خود است . از نژاد نیست بلکه از نزاد است (از الله).

و لم یکن له کفواً احد: و بی تاست !

در حدیث قدسی خداوند می فرماید که «از من اطاعت کنید تا شبیه من شوید » . و ظاهراً این سخن در تضادّ با آخرین آیه از سورهٔ توحید است . ولی مسئله اینست که خدا به هیچ چیزی شبیه نیست ولی هر چیزی در جهان شباهتی از او دارد همینکه هست از هستی اوست. ولی امام در بی شباهتی شبیه اوست و نه در هیچ صفتی بلکه در بی صفتی. برای همین هم امام را جامع اضداد می نامند و مظهر العجائب. در حالیکه همه صفات و صور عالم هستی از خداست و امام کلیّه این صفات را از نفس خود زدوده تا به هویّت ذات رسیده است و این قلمرو بی شباهتی است و بی علّتی و بی حسابی. وآنگاه بر عرش وحدانیّت او جلوس کرده و خلیفه او شده است و در حالیکه خود فوق صفات است هر صفت و معنائی فقط از وجود او تحقّق می یابد و بس. و بدینگونه امام، معرّف الله است و خدا بواسطه او شناخته و پرستیده میشود و این عین سخن و ادّعای علی(ع) است .

اگر تبعیّت از امام موجب تقرّب الی الله می شود به این دلیل است که فرد فقط در این ارتباط به ایمان می رسد و سپس از ابتلای به شرک مصون می ماند یعنی شرک بین خود و خدا . زیرا امام آن خود عاریه ای را از مرید می ستاند تا به ذات برساند که خودِ خدائی است و نه خود مردمی – میراثی – اجتماعی – طبیعی .

امام از مرید صفت زدائی می کند و به سوی احدیّت وبی تائی می کشاند .ونیز مرید را از پرستش صفات خدا که منشأ شرک است باز می دارد . زیرا همه نیازهای مرید را برآورده می سازد و لذا امکان پرستش خالصانه و توحیدی خداوند را پدید می آورد .

چرا کسی که امام ندارد ایمان ندارد و لذا صلوة هم ندارد؟ زیرا یک مریدهر چه می خواهد که نیاز واجب حیات اوست در رابطه با امام کسب می کند و لذا به خدای امامش ایمان می آورد . زیرا یکی از مهمترین علل شرک و نفاق و نهایتاً کفر آشکار مردمان عدم اجابت دعاهای آنها به درگاه خدای ذهنی و آسمانی است .

خداوند فقط از وجود امام ، دعاها را اجابت می کند تا زمانیکه فرد در ارادت و اطاعت امامش باشد .
حتّی توسّل به امامان و امام زادگان مرده برای مردمان به اجابت بسیار نزدیکتر است تا توسّل به خدای ذهنی و آسمانی خودشان . و اینست راز هجوم مردمان به مقابر بزرگان دین . ولی امامان مرده هادی نیستند و تشیّع جز این نیست و امام غایب هم هادی نیست و گرنه عرفان عملی در اسلام پدید نمی آمد .

نبوّت که ختم شد و امام هم که به پرده غیب رفت آیا درب هدایت بسته شد ؟ ولی قرآن می گوید که بدینگونه نعمت خدا بر خلق به کمال رسید . این همان واقعه ارادت عرفانی است که رابطه بین مراد و مرید می باشد که صراط المستقیم هدایت است .
امام خورشیدی بود که در پس ابر پنهان شد ولی در مقابل هزاران قمر ولایت و عرفان از آن نیّر اعظم در طول تاریخ اسلام طلوع کرده است. وعاقلان خیلی هم برای ظهور جهانی امام تعجیل نمی کنند زیرا این ظهور قهری حق است و شمشیر عریان است. این کافران و جاهلان هستند که به قول قرآن می گویند «پس کی قیامت فرا می رسد، پس چرا نمی رسد؟»

فقط کسانی می توانند از ظهور جهانی امام به خیر و برکت و سعادت برسند که قبل از ظهورش خلفای او را دریافته و قیامت خود را بر پا نموده و پاک شده باشند تا طاقت ظهور و حضورش را بیابند و از وحشت و نفرت خود را درآتش دوزخ سرنگون نسازند .آنانکه یوم الدّین نفس خود را برپا کرده باشند به یاری ربّ و سلطان دین .

۵ – تکبیرة الاحرام

الله اکبرهای بین رکعتها و بین هر بندی از نماز به مثابهٔ مفاصل یک کالبد بزرگ هستند و نیز فنرهای جهاننده مؤمنین از یک وادی به وادی برترند. چرا که اصلاً نماز واقعه الله اکبر است و لذا باران الله اکبر بر همه لحظات آن واقعه میبارد .

هر تکبیری فقط نفی خود و اثبات الله نیست بلکه ارتقاء و اعتلای خود نیز هست زیرا خود نفی شده به همراه اثبات الله بالا می رود تا خود در خدا حل شود و محو گردد و این مقام فنا در نماز است که مقام معراج است و مدهوشی تن . بدانگونه که در امامان گزارش شده است .

خود چون حبابی است که در دریای هو می ترکد و هو می یابد . وآنکه این واقعه ارتقاء و انحلال و فنا را ممکن میکند وجود امام در نماز است . این امام است که اوّلاً تمرکز هوش و حواس مؤمن را در نماز ممکن می سازد و سپس این نقطه وجود را مستمراً با الله اکبرها منفجر می سازد .
وجود امام در نماز است که «من» را در مقابل الله محو می کند . مؤمن در زندگی روزمره اش این امحای خود را در رابطه با امام در عمل و نفس خود درک و تجربه می کند و لذا مؤمنی که اطاعتی از امامش ندارد نیز نمازی توحیدی ندارد .

نماز اجر و میوهٔ اطاعت و ارادت و اخلاص در عمل زندگیست . وگرنه جزای کفر و نفاق است و آدمی با هر نمازی سر در دوزخ می کند و بیرون می آید و سیاهی و سوختگی را از جبین او به وضوح می بینی .

یک نماز به مثابهٔ یک نردبان است که بالا رفتن از هر پلّه اش به قوّه یک الله اکبر است . الله اکبر ها بالهای پروازند . با یک الله اکبر از تن رها می شوی با دیگری از ذهن خود و با سوّمی از دل خود و با چهارّمی از جان خود .

نماز بالا رفتن از نردبان وجود است به قوّهٔ الله اکبرها : خدا برتر از امیال من است ، خدا برتر از احساسات من است ، خدا برتر از باورها و ادراک من است ، خدا برتر از جان من است وو ... .

۶ – رکوع و سجود

عامّهٔ بشری زندگی را فقط آن هم در سطوح بیرونی اش به مصرف می رسانند ولی اهل معرفت گوهره زندگی را می آزماید یعنی خود خودش را و نه فقط آرمانها و احساسات خود را بلکه اصل بودن را .

و اقامه صلوة کارگاه اشدّ این خود – آزمائی است .

نمازگزار در حمد و سوره هنوز مشغول معارفه و عهد و ادّعاست ولی با رکوع حرکت آغاز می شود حرکت از خود به سوی خدا . خدائی که گوئی در خاک است و همان خاک است .
رکوع تعظیم به خاک است و تسبیح و تنزیه و تقدیس خاک :
سبحان ربی العظیم و بحمده : ستایش می کنم ربّ خودم را که پاک و عظیم است .
آیا خاک است که آدمی را تربیت می کند؟ چرا که نه؟ مگر همه چیز ما از خاک نیست؟ تن و همه اعضاء و جوارح و حواس و هوش و دل و اندیشهٔ ما و همه ارزاق ما و عزّت و آسایش و اجر و عذاب ما از خاک است. سلامت و بیماری ما، عزّت و خواری ما، و مرگ و حیات ما و خانه و کاشانه ما و بلکه همه عزیزان و دوستان و دشمنان ما از خاک هستند و خاکی. و ما بدینگونه تعلیم و تربیت می شویم. ربّ ما خاک است و حتّی امام ما هم از خاک است ولی خاک دان و خاک شناس و خاک دوست و خاکی . و ما را دعوت به خاک شدن می کند تا قدر خاک را که قدر هستی ماست دریابیم و تسلیم ربوبیّت موجود در خاک شویم .
خاک مادهٔ هستی و بودن است و حضور و موجودیّت . پس خاک نخستین مهد حضور و ظهور پروردگار است و قلمرو ربوبیّت و تربیت خلق است که به همه امور خداوند لباس واقعیّت می پوشاند و ظرف کون فیکون است .

تربیت یعنی شدن . وخاک بستر شدن هاست . از مشتی خاک و سنگ تا گیاه و حیوان و انسان ، مراحل این ربوبیّت و شدنهاست .
خاک در لغت عرب ، تراب است و تراب و ربّ و تربیت مشتقّات امری واحدند و کلّ سیر تربیت بشری جز خاک شناسی و خاک فهمی و خاک پرستی و خاک شدگی نیست تا به مقامی برسد که بگوید : خاک کافی و وافی است مرا . و این مقام صمدیّت است که از خاک به انسان می رسد و مصدر حق این مقام است که : خدا کافیست ! و این مقام انسان کامل است .
خدا کافیست در عرصهٔ اندیشه و عمل مترادف است با خاک کافیست یعنی خاک وجودم مرا کفایت می کند . این خدا کافیست عین خود کافیست می باشد و محلّ ظهور صمدیّت است .

و امّا در سجده این تربیت و رجعت به خاک کامل میشود که بر سر خاک نهاده میشود یعنی کارخانه اندیشه و آرزو و آرمان و اراده انسان به خاک میرسد یعنی به خودکفائی و بی نیازی و تزکیه و تنزیه و تسبیح از غیر.
سبحان ربی الاعلی و بحمده : ستایش می کنم ربّ اعلی و عالی خود را که منزه و پاک و بی نیاز است . و این ربّ در خاک ستایش می شود .
سجده بر چیزی بیان کمال پرستش است و سجده بر خاک بیان کمال خداپرستی است .

و امّا چه کسی تو را با خاکت آشنا و دوست می کند تا آن را کفایت نمائی و کفایت نماید تو را ؟ربّ تو یعنی امام تو . وتو در سجده بر خاک جز جمال امامت را سجده نمی کنی و در این جمال فنا می شوی زیرا او جمال خاک و کمال خاک و جمالِ کمال خاک است و کمال جمال خاک . و با این فنای در جمال دوست است که بر خاک خودت وارد می شوی و در این خاک وجودت قرار می یابی و این صمدیّت خاک است که کلّ حیات و هستی تو را در این دنیا کفایت می کند . و بدینگونه از خاک غیر چشم می پوشی و به خاک خود قناعت می کنی و غنی می شوی و پاک از غیر . زیرا ناپاکی همان ابتلای به غیر است و چشم دوختن به خاک غیر خود.

سجده بر خاک غایت عبودیّت و نیایش و ارتباط با خداوند است که در دین اسلام رخ نموده است و در مذاهب گذشته سابقه نداشته است و این به معنای ختم نبوّت و نزول حق از آسمان به زمین است . و عجب که این شکل از عبادت در برخی از فرقه های هندو بعد از ظهور اسلام آشکار شده است که حاصل تعامل و تداخل اسلام و هندوئیزم است . همانطور که اندیشه اوتار یا تجسّد خدا در خاک هم در هندوئیزم ، حاصل ارتباط این مذهب با اسلام و عرفان شیعی بوده است .

پس واضح است که سجده بر خاک برای کسی که امام زنده ندارد و امامت را درک نکرده است جز بت پرستی هیچ نیست و بلکه عبث پرستی است و لذا جنون آور است .

۷ – قنوت (دعای دست)

دعای دست یا قنوت که در غایت رکعت دوّم رخ می دهد عیناً به لحاظ معنا واقعه آبخوری با دو دست خویشتن است و استحمام و شستشوی صورت با این آب غیبی که از سجده اوّل در خاک از قناعت جان جوشیده است . قنوت همان واقعه آب کشیدن از قناعت واقعه سجده بر خاک است .
واقعه این دعای دست به کلّی متفاوت از بالا بردن دستان به سوی آسمان است و آنانکه چنین عمل می کنند غافلند و این غفلت دال بر بی امامی آنهاست . زیرا نماز فقط از آن اهل باطن و معرفت نفس است که در رابطه با پیر ممکن میشود .

در دعای دست نیز «ربّ» مخاطب قرار می گیرد و نمازگزار هر چه می خواهد با زبان مادری و حال و دل خود از ربّ و امام خود می طلبد . وتا طلبش در همان حال دعا برآورده نشده دست از دعا بر نمی دارد . وچون اجابت شد آنچه را که در میان دستانش یافته بر جمال خودش می پاشد و خود را با آن شستشو می دهد .
قانتین در قرآن کسانی هستند که در قنات خاک وجود خود به آب حیات رسیده اند همان آبی که عرش خدا بر آن مستقر است .
قنوت یک مقام وجودی و عرفانی است همانطور که رکوع و راکعین و نیز سجود و ساجدین . که در قرآن در خارج از قلمرو صلوة از این سالکان یاد شده است .

چه بسا که نمازگزاری در طی لحظات روزمره زندگیش به یکی از این مقامات نائل آمده و مستمراً مشغول قنوت یا رکوع یا سجود است در خواب و بیداری . که این بیان مرحله ای از دائم الصلوة شدن است که مقام ذکر قلبی است که به قول قرآن برتر از صلوة و اصلاً مقصود آن است . وچه بسا کسی که به مقام ذکر قلبی (یاد مستمر خدا) رسیده است و دائم الصلوة شده است و لذا نیاز مبرمی به اقامه صلوة نداشته باشد مگر به قصد احیای دگر باره اش در صورت رکود و سکون و غفلت و نسیان .

اقامه صلوة کارخانه تولید یاد قلبی خداست و نمازی که چنین تولیدی نداشته باشد نماز کافران است که خدا را هنوز در آسمان می خوانند یعنی بی امام هستند .

۸ ـ تسبیحات اربعه

سبحان الله و الحمد الله و لا اله الاّ الله و الله اکبر : پاک و منزه و بی نیاز است خداوند . وستایش فقط برای اوست و جز خداوند (الله) خدائی نیست و خداوند برتر است از هر چیزی که در فهم و بیان آید .

این چهار تسبیح و تکبیر و تقدیس و توحید خداوند است که به نام الله بر زبان نمازگزار میآید در رکعت سوّم و چهارّم.

منزه نمودن خداوند از هر چیز و صفت و معنا و تصورّی فقط کار امام است که خلیفه اوست که از او صفت زدائی مینماید علی(ع) در کلامی خود را خلاّق و رزّاق و قسّام و حیّ و قیّوم وو ... می خواند یعنی همه صفات خداوند را از او می ستاند و به خود اختصاص می دهد و آن را اثبات می کند و نه فقط ادّعا . این واقعه تسبیح و تنزیه خداوند است. پس این تسبیحات اربعه در واقع ادّعا و عمل امام است و به واسطه وجود اوست که محقّق می گردد و بر زبان مؤمن جاری می شود . در واقع شأن نزول این تسبیحات وجود امام می باشد . وفقط بدینگونه پرستش خالصانه و توحیدی رخ می نماید . و گرنه این تسبیحات چیزی جز فرستادن خداوند به وادی عدم و نابودی نیست زیرا کسی که نه محسوس است نه مفهوم و نه موجود و نه شبیه به چیزی و نه قابل تصوّر است یعنی وجود ندارد . ولی وجود امام دال بر وجود خداست .

زیرا انسان تا زمانی که خدا را با صفاتش می خواند و می پرستد خودش را در این صفات شریک می کند و این امر اجتناب ناپذیر است و این همان شرک عظیم و قلمرو ابطال و نفاق است .

زیرا وقتی می گوئیم که خداوند خالق و رزّاق و حکیم و رحیم و زنده و قیّوم است همه این صفات را به درجه کمی برای خودمان هم قائل هستیم و این شرک است .

از منظر تسبیح ذات خداوند است که الله عین ال لا (نفی مطلق) است و سیر الی الله عین سیر فناست . وتسبیح صفات از خداوند و تنزیه و تقدیس وحدانیّت ذاتش عین تسبیح و تنزیه وجود خویشتن است و این سیر الی ذات خویشتن است. زیرا تعریف و ادراک هر کسی از خدا عین خودِ آرمانی اوست . و این تسبیح و تنزیه صفات همان قلمرو وحدانیّت و صمدیّت است . و چنین واقعه عظیمی جز به یاری امام ممکن نمی آید زیرا امام پاسخگوی صفات خدا در بشر است .

۹ ـ تشهّد و سلام

و این پایان اقامه صلوة است که به نوعی بازگشت به آغاز و اذن آن است که با شهادت بر وحدانیّت خدا و رسالت محمّد(ص) و سلام بر محمّد(ص) و بندگان صالح و خویشتن پایان می یابد .

و عجب که فرد نمازگزار بر خودش نیز سلام می کند زیرا اینک به آل محمّد ملحق شده است و سلام و صلوات بر محمّد و آل او خود به خود شامل خویشتن نیز می شود .
اصولاً سلام بر خویشتن فقط در اسلام به عنوان یک وظیفه به مؤمنان ابلاغ شده است نه تنها در نمازو بلکه به هنگام ورود به خانه نیز باید به خود سلام کنیم که این امر در قرآن مذکور است .

در آخرین جمله از تشهّد می گوئیم : خدایا بر محمّد وآل محمّد ، وارد شو : اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد ! صلّ همان واقعه صلوة و ورود است . یعنی خدایا همانطور که ما بر امام خود وارد شدیم تو هم بر محمّد و آل او (که اینک ما هم از آل او شده ایم) وارد شو و بر ما صلوة فرما .
واقعه صلّ و صلوة و صلوات بزرگترین واقعه در تاریخ بشر و تاریخ خداجوئی است که در اسلام مبدّل به امری بر همه مؤمنان شده است . واین واقعه وحدت وجود است یعنی واقعه خلافت اللهی انسان .

آدمی بر سر نماز براستی با که سخن می گوید ؟ جز با خویشتن خویش ؟
اقامه صلوة در واقع ، ماجرای ورود انسان به خویشتن خویش است و پایان از خود بیگانگی و دربدری انسان در جهان .

صلوة واقعه رویاروئی با خویشتن ، تقرّب به خویشتن و ورود به خویشتن و استقرار در خویشتن است و خویشتن شدن . واین واقعه نشستن بر جای خداست و یا نشستن خدا بر جای انسان .

صلوة واقعه ای است که آدمی یا در آن زنده شده و به خدا ملحق میشود و یا هلاک گردیده و به تسخیر ابلیس در میآید.
اوّلی بسیار نادر و دوّمی به وفور یافت می شود .
و سلام آخر بر ملائك و ارواح طیبه است که به همراه نماز گزار و پشت سرش اقامه صلوة مي كنند. و لذا روي خود را به هر دو سو مي گردانیم و سلام مي كنیم.

۱۰-نماز به زبان فارسی

۱-اذان و اقامه:
الله اکبر:خدایا برتری و ماورائی هزاران بار ورای فهم مائی
اشهد ان لا اله الا الله :گواهم بر خدائی خدایش
اشهد ان محمداً رسول الله : گواهم بر محمد آن ندایش
اشهد ان علیاً ولی الله :گواهم بر علی نور ولایش
حیّ علی الصلوة : بیائیم زنده آئیم در همایش
حیّ علی الفلاح : بیائیم زنده آئیم در رهایش
حیّ علی خیر العمل : بیائیم بهترین خوبی نمائیم
قد قامت الصلوة : نقاب از روی خوبش برگشائیم
الله اکبر : خدایا برتری و ماورائی هزاران بار ورای فهم مائی
لا اله الا الله : بغیر تو نداریم هیچ الهی

۲- نیت نماز :
نیازی دارم از اعماق رازم . قبولم کن خدایا این نمازم .
بُود راز نمازم روي دلدار . بود آیا دلم لایق دیدار

۳-اعوذ بالله من الشیطان الرجیم:
پناه جویم به خودآ
ز شرّ هر چه بي خود

۴- سوره حمد :
«در سوی توئیم ای خداوند ای هستی بخش و مهرآوند »
سپاس ای خودآی مربی دو جهان . ای هستی بخش مهربان .
ای صاحب راه تابان . چگونه فقط تو را شویم قربان . و تو را شویم جویان . پس تو خود، ما را به خودت برسان . از راه کوتاه و آسان . از خود تا بخودمان . چون رهروانی که توئی راضی از ایشان نه که خود راضی از خودشان . نه راه مغضوبان و نه گمشدگان .
۵-سوره توحید (اخلاص) :
«در سوی توئیم ای خداوند ای هستی بخش و مهرآوند»
اوست خود آ و احد . یگانه بی عدد . خود خود است و اشد . بی نیاز از مدد . نه والد و نه ولد . نه قبل دارد نه بعد . بی همتا و ابد .

۶- قنوت (دعای دست)
این بخش از نماز کاملاً آزادانه است و نمازگزار با زبان مادری و احوال درونی ونیاز خصوصی خودش می تواند با خدا بهر شیوه ای سخن بگوید و طلب نماید.

۷- رکوع:
مطلقی ، پاکی ، بزرگی ای خدا
پس قبول آ حمد و تعظیم مرا

۸ - سجود:
مطلقی ، پاکی و برتر ای خدا . سجده ام بر درگه ات جوید لقاء

۹- تسبیحات اربعه:
خدایا پاکی تو را . ستایش تو را . خدائی تورا . ورائی تورا

۱۰- تشهّد:
گواهم بر خدائی خدایش
نباشد هیچ شریکی از برایش
گواهم بر محمد عاشق حق
رسول مهربانیهاي مطلق
خدایا اندر آ جان محمد
و هر که باشد از آن محمد

۱۱ - سلام نماز:
سلامم بر تو بادا اي پیامبر
ز حق، هم بر تو مهر و فرّ برتر
سلام بر ما و عشاق الهي
سلام و مهر و فرّ لاتناهي
نثار رویتان نور ولائي

۱۲ - تکبیرة الاحرام:
خدایا برتری و ماورائی
هزاران بار وراي فهم مائي